



۲۰۱۶/۰۶/۲۷



صالحه واهب واصل

دوستان و علاقه مندان گرامی وبسایت «افغان جرمن آنلاين» سلام ها و احتراماتم را بپذيريد.



از آنجائیکه همه میدانید پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» یکی از پربیننده ترین رسانه های افغانی در جمع همه وبسایت های فعال کنونی افغانی در جهان انترنت بوده و همیشه سعی و تلاش دارد تا مردم و ملتش را با نشر حقایق، بدون هر نوع تبعیض و جهت گیری از حزب و یا مذهبی، در روشنی نگهداشته، حالات و اوضاع سیاسی کشور را در ادوار مختلف با چهره های پیشوا ها و زمامداران مختلف خصوصاً در چهار – پنج دهه اخیر مورد بحث و بررسی قرار دهد. بدون شک این بررسی و تحلیل هیچگاهی بی اساس نبوده و مبنی بر نوشته های مستند از نویسندگانی که هنوز در قید حیاتند، و یا آنانی که خود با تأسف دیگر در بین ما نیستند ولی گواهانی هنوز حیات دارند و شاهد واقعات و حوادث آن ادوار بوده اند و هنوز توانائی بیان چشم دید های شان را بصورت تحریری و یا شفاهی دارند، به خوانندگان و تاریخ نویسان این پورتال با امانت داری

کامل، ارائه نماید. تا باشد که افکار و اذهان هموطنان ستمدیده ما که عمریست با اسارت ها و اظلام نابخشودنی بیگانگان به کمک اشخاص سست عنصر خود فروخته به بیگانگان و خارجیان از جمع خود ما، دست و پنجه نرم میکنند، روشن شده و به صورت عادلانه قضاوت نمایند.

اینک این بار اندوخته ای بسی مهم و تأریخی را معنون به **(کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه؟)** که نویسنده آن به لطف خدا هنوز در قید حیات تشریف دارند، جهت جلوگیری از طولانی شدن مطلب در یک بخش، به چند بخش تنظیم شده خدمت شما عزیزان تقدیم می نمایم و امید میبریم تا در قضاوت های تان روی موضوعات، از خاطر جمع و خونسردی کامل استفاده نموده، بیطرفانه و عادلانه موضوع را مورد بحث و بررسی و تحلیل قرار دهید و اگر سؤالی در اذهان روشن بین تان خطور میکند همه را فوراً بیرون نویس و یادداشت نمائید تا بعد از ختم رساله با جناب نویسنده مطلب صادقانه و بیغرضانه مطرح ساخته، پاسخ تان را بدست آرید.

رساله یا کتاب مورد بحث نوشته محترم (داکتر حسن شرق) بوده دارای ۱۵۵ صفحه است و این ۱۵۵ صفحه به ۱۵ قسمت تنظیم گردیده که هر قسمت حاوی ۱۰/۵ صفحه میباشد. مسؤولیت هر جمله و کلمه درج شده در کتاب را جناب داکتر صاحب شرق خود عهده دار میباشد. سؤالاتی که بعد از ختم این کتاب از جانب خوانندگان کتاب مطرح خواهد گردید به خود داکتر صاحب راجع میگردد و خود ایشان مسؤولیت پاسخ دهی خواهند داشت.

پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» در زمینه نشر موضوعات سیاسی و یا کلتوری فقط و فقط نقش یک وسیله دیجیتالی را بازی نموده آگاهی وارده را به سمع و بصر مطالعه کنندگان و علاقه مندانش میرساند.

قسمت سیزدهم



د پانو شمیره: له ۱ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

این نمایانگر آن است که خود به موفقیت خویش چه که حتی به ایجاد شورش بی اطمینان بوده است. ورنه خانه خود، محل قومانده، را با زندان تعویض نمی کرد تا در صورت ناکامی ابراز بیخبری و بیگناهی کرده باشد. از جانب دیگر بعید به نظر می آید که حفیظ الله امین ساواک و یا یک پته بالاتر از آن را هم مانند شوروی ها در جریان فعالیت های نظامی اش در اردو قبل از هفت ثور قرار نداده باشد.

با همین هفت ثور گفتن ها بود که یاد فجایع مصیبت آفرین هفت ثور (۱۳۵۷ش) تکام داد، بازوانم شل شد و قلم از دستم به روی کاغذ لغزید.

دل می خواست به یاد دوستان جان جانیم، ناله سر دهم و گریه کنم، ولی اشک در چشمانم خشکیده بود و ناله در تنگنای خفگی حنجره ام شتتک می زد، و از خفقان ناخواسته ای که خودم را در خودم می پیچید فرار می کردم که سرچرخ و سستی پای ها پیر مرد نود ساله را زمین گیر کرده بود. نگران یاری به یاری بود، که صدای خبر معجز تلویزیون آریانا نیروی جوانیش داد و زندگی دو باره اش بخشید و آن اینکه:

سرقوماندانی اعلائی ناتو، فرمانروای بزرگ ترین و مجهزترین اردو، مرکب از نظامیان ۴۸ کشور پیشرفته جهان جمع فرزندان ناخلف (جمعیت اسلامی) در افغانستان، اعلام کرد: ماموریت عساکر ناتو (اشغال افغانستان) پس از سیزده سال جنگ به پایان خود رسید و اینک همه با هم در تلاش بازگشت به اوطان خویش اند (۶ جدی ۱۳۹۳ش برابر با ۲۷ دسمبر ۲۰۱۴م).

خدا را شکر کردم، زیرا کلمه "بازگشت" برای مردم افغانستان کلمه دلنشین و ماندگاری بود که یاد آن بازگشت (شکست) ابر قدرت شوروی را از سرزمین مقدس شان در خاطره ها زنده می کرد. و اینک باز هم "بازگشت"، بازگشت بزرگترین اردوی جهان، انهم در اثر مقاومت بینواترین و فقیرترین مردم کشوری که ده سال برای بیرون راندن عساکر شوروی از سرزمین شان در واقع با مشقت و دندان و با دادن هست و بود خویش جنگیده بودند. و هنوز هم از زخم های خونین فرزندان خون می چکید که مجهزترین و ثروتمندترین اردوی جهان بر آن حمله می کند و جنگ ایمان و تکنالوژی دو باره در سرزمین فرزندان ناترس، ولی "رنجور و درمانده" افغانستان شعله ور می شود.

با آنهم دانشمندان نظامی ناتو، مانند سردمداران شوروی، خیلی ها دیر متوجه می شوند که جنگ تکنالوژی با این سرزمین، جنگ با مردم و جنگ با ایمان است. آنهم ایمان به آزادی، که در سرشت مردم این مرز و بوم عجین شده است و برای بیرون راندن متجاوزین از سرزمین شان آخرین نفر تا آخرین نفس می جنگد.

اگرچه میخائیل گرباچف، رئیس جمهور شوروی سابق، در همان روزهای اول حمله نظامی جامعه جهانی بر افغانستان به آنها گوشزد کرده بود که: مصیبت و بدبختی هایی را که مردم ما از جنگ با افغان ها دیده اند، فراموش نکنید که شکست مردم این سرزمین و فتح کشور شان خواب و خیالی بیش نیست.

با اینکه در آن روز و روزگار کسی به حرف هایش گوش نداد، اما پس از سیزده سال جنگ و جدال، نظامیان جامعه جهانی در افغانستان به صداقت گفته های گرباچف متقاعد می شوند، و بنابراین با استفاده از ادبیات شوروی خود نیز به جای شکست، از کلمه بازگشت استفاده می کنند، و دل و نادل یکی پی دیگری راهی دیار خویش می شوند.

اما ای وای اگر دانشمندان و کارکشته های افغانستان در این مرحله حساس با هم متحد نشوند و جانبازی سرسپردگان راه آزادی را مانند جنگ های گذشته افغانستان با متجاوزین فراموش کنند و قدرت سیاسی را به عناصر ارتجاعی و عقده مند واگذار شوند تا از بی عرضگی، مردم غرور آفرین کشور ما را برای سال های سال در دام جهل و عقب ماندگی زمینگیر کنند.

چنانچه سرانجام جنگ های مردم افغانستان برای آزادی شان در قرون ۱۹ و ۲۰ نشان می دهد که گذشتگان ما پس از استرداد استقلال کشور شان آنچه به دست می آوردند این بود که از حلقه های اسارت خارجی برای خویش زولانه وطنی می ساختند و سپس بی سر و صدا از معرکه سیاسی خارج می شدند، و زعامت وطن خویش را به چارکلاه هایی وا می گذاشتند که از پا تا گوش نوکر و سر سپرده همان اشغالگران می بودند که با دادن تلفات سنگین و جبران ناپذیر از چنگال شان رها شده بودند.

از آنرو جهت پی بردن به اصل واقعیت ها، کله کشک در زوایای تاریخ و آنهم تاریخی که به خون فرزندان رشید و حماسه آفرین یک کشور، بر سنگ سنگ وطن شان نقش بسته باشد امری است حتمی و واجبی تا در پرتو آن کارنامه های استقلال طلبانه آنان را سرمشق روش خویش قرار داده و از تکرار دسانس بیگانگان و بیگانه پرستان و بی علاقه شدن راد مردان وطن خویش در مسائل سیاسی جلوگیری کنند. اگرچه کشاله دار شدن موضوع و بحث روی حوادث تاریخی ربطی به این نوشته ندارد، اما خروج عساکر جامعه جهانی با خروج نیروهای شوروی و نتایج جنگ های گذشته افغانستان با اشغالگران تشابهات همگون و همانند دارد که نمی شود آنها را نادیده انگاشت. به طور مثال:

جنگ اول افغان و انگلیس و پیامد آن:

شاه شجاع مفرور بعد از بیست سال در به دری در دیار هند برتانوی به آرزوی دو باره پادشاه شدن، از انگلیس ها طلب استمداد می کند و حکومت هند برتانوی با رنجیت سنگ، شاه پنجاب، حاضر می شوند تا جهت رسیدن شاه شجاع به سلطنت با وی همکاری نظامی کنند. به شرطی که شاه مذکور چترال، کشمیر، پشاور و چند شهر عمده شرقی و جنوبی افغانستان را تا بحیره عرب از افغانستان مجزا کرده تحت اداره حکومت شاه پنجاب و هند برتانوی بگذارد.

شاه مذکور هم با دنائت و پستی به تجزیه وطنش تن در می دهد و با لشکر ۳۰ هزار نفری انگلیس راهی افغانستان می شود و بدون جنگ و جدال در زیر رکاب اجانب تکیه بر اریکه قدرت می زند.

هنوز سالی از زمامداریش و حضور عساکر اجنبی در افغانستان نگذشته بود که قیام سرتاسری و خود به خودی مردم افغانستان (در ساحه نظامی) برای سرنگونی شاه شجاع و قلع و قمع اردوی بیگانه، جهت فسخ معاهده نامشروع (تجزیه افغانستان) شروع می شود.

در نتیجه اردوی انگلیس به استثنای یک نفر، دیگران همه با هم در افغانستان قتل عام می شوند و شاه شجاع را به جرم خیانتی که به وطنش کرده بود افغان ها به شکل فجیعی می کشند و بدین گونه معاهده تجزیه را منسوخ می کنند. و اما در ساحه سیاسی:

حکومت هند برتانوی با حیله و تزویر موفق می شود تا امیر دوست محمد خان را دو باره بر مردم افغانستان تحمیل و خود نظاره گر اوضاع شود.

امیر دوست محمدخان بدون سر و صدا همین که از تورخم (منطقه ای بین جلال آباد و پشاور) وارد افغانستان می شود از استقلال و حاکمیت بر سرزمین هایی که شاه شجاع مفرور به حکومت هند برتانوی بخشیده بود، چشم می پوشد و مثلی که اراضی مذکور اصلاً از پدر پدر مال هند برتانوی بوده باشد از آن یاد نمی کند، و متباقی قسمت های افغانستان را مال بابا گفته بین برادران و فرزندان خویش تقسیم می کند.

جهاد مردم افغانستان زیر پای می شود و رهبران جهاد به شمول فرزند نامور افغانستان وزیر محمد اکبرخان توسط گمناشه گان شاه، به شهادت می رسند.

جنگ دوم افغان و انگلیس:

با تسلط دو باره انگلیس ها بر افغانستان، باز هم مردم برضد انگلیس ها و انگلیس مشربان می شوردند و جنگ حماسه آفرین مردم هرات، فراه و لشکرگاه و دیگر اقوام افغانستان با اردوی انگلیس در دشت میوند (مشهور به جنگ میوند) در می گیرد و باز هم در ساحه نظامی، افغانستان موفق به شکست اردوی هند برتانوی می شود، و اما در ساحه سیاسی:

امیر عبدالرحمان خان (نواسه امیر دوست محمدخان) نوکر سر سپرده و معاش خور انگلیس ها در افغانستان به سلطنت می رسد. و سرزمین هایی را که جد بزرگوارش در اختیار و تحت اداره انگلیس گذاشته بود، در معاهده ای با دیورند، وزیر خارجه هند برتانوی (مشهور به معاهده دیورند)، رسماً در اختیار و تحت اداره انگلیس می گذارد. و آنچه در این دو جنگ به مردم افغانستان می رسد همانا کشته شدن ده ها و صدها هزار افغان وطن دوست و عاشق آزادی و طن شان و باقی والسلام.

و اما جنگ سوم افغان و انگلیس:
افغان ها از سه جبهه قندهار، پکتیا و جلال آباد بر متصرفات هند برتانوی (در واقع خاک اصلی افغانستان که امیران گذشته در اختیار انگلیس ها گذاشته بودند) حمله ور می شوند.

اما تنها قطعات جبهه پکتیا به فرمان سپه سالار محمد نادرخان موفق می گردند تا در متصرفات انگلیس پیشروی چشم گیری داشته باشند و انگلیس ها را وادارند تا به متارکه و به رسمیت شناختن افغانستان به حیث یک کشور مستقل تن در دهند.

اما با کمال تأسف، نماینده فوق العاده و وزیر مختار اعلیحضرت، والی علی احمدخان (در لاهورپندی)، در حالیکه انگلیس ها وادار به رسمیت شناختن استقلال و تمامیت ارضی افغانستان شده بودند، به معاهده ای تن می دهد که در آن امیر دوست محمدخان نیمی از افغانستان را به انگلیس ها واگذاشت و امیر عبدالرحمان خان به بادارانش قبالة عرفی داده بود.

عرفی بدان معنا که معاهده بین نوکر و بادار (عبدالرحمان و دیورند) در قوانین هیچ کشوری ماهیت حقوقی نداشت و نه هم دارد.

با اینکه در آن روزها در کابل می گفتند که انگلیس ها در پاداش خیانتی که والی مذکور به وطن خویش کرده است به وی وعده پادشاهی افغانستان را داده اند. اما متأسفانه در افغانستان به جای اینکه چنین خیانت پبیشه ای به دار آویخته می شد، چند صباحی محکوم به حبس خانگی و سپس به وساطت خانواده سلطنتی مصاحب دربار می گردد و دیری نمی گذرد که با خواهر شاه ازدواج می کند و آغه لاله شاه می شود.

در روزهایی که افغانستان در اثر آشوب و خانه جنگی به خون فرزانش رنگین شده می رفت، شاه افغانستان او را جهت سرکوب شورشیان شینوار به ننگرهار می فرستد.

او برعکس، در حالیکه شاه به کمک مردم قندهار و حمایت مردم هزاره با شورشیان بین ولایات کابل و غزنی می جنگید، در ننگرهار اعلام پادشاهی می کند.

بدینسان برای بار دوم مرتکب خیانت به وطن و شاه امان الله خان می شود. بنابراین می شود گفت که: خیانت والی مذکور در معاهده لاهورپندی و اعلان سلطنت وی در ننگرهار و جنایت کسانیکه در دربار لانه داشتند و با انگلیس ها سر کلاه گره می زدند، باعث سقوط دولت امانی و بازگشت زمامداری به افغانستان می شود که به همکاری با انگلیس ها معتاد شده بودند.

بنابراین، انگلیس ها که برای بار سوم در ساحة نظامی از افغان ها شکست خورده بودند، دو باره وارد صحنه سیاسی افغانستان می شوند. و سپس ما می مانیم و دعای مغفرت به شهدا.

معركة افغان ها با شوروی سابق:

در روزگاری که حکومت حفیظ الله امین آخرین نفس های خود را بر می شمرد، شوروی ها به بهانه اینکه سوسیالیزم از یک طرف و از جانب دیگر منافع شوروی در افغانستان در خطر است با زیر پا کردن حقوق بشر و کرامت انسانی جهت نابودی حفیظ الله امین و به قدرت رساندن بیرک کارمل و داکتر نجیب الله، بر افغانستان حمله ور می شوند. چون حمله آوران متشکل از یک صد و بیست هزار سرباز (اردوی چهلم اتحاد جماهیر شوروی)، مجهز شده با جدیدترین اسلحه و قوماندانان با تجربه و آزموده شده بودند، کمتر کسی پیدا می شد که ببندارد مردم بی دفاع یک کشور عقب مانده، مانند افغانستان، بتوانند از چنگال عفریت یکه تاز جهان دو باره صاحب استقلال و دارای آزادی شوند. شاید از همین حدس و گمان ها بوده باشد که شنیده می شد زمامداران شوروی، با اشتهاهای کامل، افغانستان را در ذهن خویش جمهوری شانزدهم اتحاد جماهیر شوروی رقم زده بودند.

ولی باز هم بودند کسانی که در گوش جهانیان صدای چکش هایی را زمزمه می کردند که رادمردان تاریخ ساز افغانستان آخرین میخ را بر تابوت بسا از امپراتوران متجاوز در این سرزمین کوبیده اند.

به هر صورت چون نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین آشکارا وابسته بودن خویش را به حیث برادر کوچک با برادر بزرگ اتحاد جماهیر شوروی، بدون در نظر داشت غرور ملی مردم شعار می دادند و علناً "شعائر" مذهبی مردم را نادیده می گرفتند و زیر پا می کردند، باعث شده بود تا در همان روزهای اول زعامت شان، در کنج و کنار کشور از ولایات هرات و کنگر گرفته تا مرکز کابل (بالاحصار و چنداول)، همه باهم آنان را تکفیر و به مقابل شان مسلحانه قیام کنند.

با اشغال افغانستان توسط شوروی، آنهم جهت تحکیم حکومت هم عقیده و وابسته به شوروی، مقاومت از یک طرف و کشتار و فرار دسته جمعی از جانب دیگر به اوج خود رسیده بود، و دنیای حیرت زده که تجاوز وحشیانه و مقاومت باور نکردنی را شاهد بودند، به کمک های مالی و تبلیغاتی بیدریغ برای جنگجویان و فراریان افغانی خصوصاً در پاکستان، اکثراً خیرخواهانه و بعضی ها برای کشاله دار شدن جنگ و تضعیف شوروی، سهیم می شدند.

در این میانه بدون توجه به اینکه چه کسانی کشته می شوند و چه مردمی فراری و در به در، کلاه دشمن قسم خورده افغانستان (حکومت پاکستان) می ماند و دیگ روغن. زیرا پاکستان با تلبیس و شیطنت، دولت های کمک کننده، خصوصاً ایالات متحده آمریکا را و می دارد تا کمک های جامعه جهانی به فراریان و جنگجویان افغانی توسط دستگاه های استخباراتی پاکستان، که دوستی دیرینه با "سی آی" (CIA) داشت، توزیع گردد. و آنهم برابر است با ایامی که آوازه جهاد و شهادت مردم افغانستان مخالفین شوروی را به شکست آن کشور در افغانستان امیدوار کرده بود. و دانشمندان نظامی در جهان شکست شوروی ها را به شمشیر افغان ها شرط می بستند.

دیگر به همه کس و خصوصاً برای استخبارات پاکستان قابل فهم شده بود که اگر افغان ها موفق به شکست شوروی ها شوند، که می شوند، آنگاه سرحدات موجود افغانستان به چنین جنگ آورانی تنگی خواهد کرد، و به فکر سرحدات طبیعی کشور خویش، پاکستان را زیر فشار خواهند گرفت، و خواسته یا ناخواسته، باز هم یک بنگله دیش دیگر و یک پاکستان کوچکتر.

برای پاکستان درد آورتر از همه این شده بود که افغان هایی که در حیطة پاکستان (ماورای خط دیورند) زندگی می کردند با غرور و سربلندی، خویشان را در شکست دادن شوروی ها شریک بلافصل افتخارات مردم افغانستان می شمردند.

مصیبت بر پاکستان آنگاه دو بالا می شد که اگر جنگجویان و فراریان افغانستان دارای رهبر وطن دوست و هوشمندی می بودند و یا می شدند، زیرا به شهادت تاریخ زمانی که این کشور دارای رهبر شجاع و وطن دوست می بود، سرحداتش از بسا کشورها عبور می کرد و در روزگاری که رهبری جبون و خودپرست می شد با قیچی نقشه کشورش را کوچک و کوچکتر می کرد.

از همین جاست که جنگجویان و فراریان افغانستان در جستجوی پیشوایی می شوند تا بتوانند جهاد افغانستان را نگذارند از مجرای طبیعی و خواست مردم منحرف شود. اما بدبختانه در چنین روز و روزگاری سر و کله دام گستران "آی اس آی" (ISI) پیدا می شود که با کیسه های پر از دالره های باد آورده، با خدعه و فریب و با جامعه ریا و الله اکبر گویان، در صف مهاجرین افغانی در پشاور خود را به نام برادران مسلمان پینه می کنند و موفق می شوند تا تتی چند از افغانان روز برگشته را اجیر و فرمانبردار نمایند و با تمام سوابق نکوهیده و ننگین به نام شیخ و مولا و استاد، به رهبری مجاهدین بگمارند.

چنانچه ریاض محمد خان، وزیر خارجه پاکستان، در باره رهبری جهاد افغانستان در کتابی زیر عنوان "گشودن گره افغانستان" می نویسد که:

از ابتدای سال ۱۹۸۰ به این طرف در بین مهاجرین افغانی گروه های سیاسی مانند سمارق یکی پی دیگری سربلند کردند، و در اخیر همین سال تعداد این گروه ها به چهل رسید.

اما مقامات پاکستانی بنابر بعضی ملحوظات خاص تنها هفت حزب یا تنظیم را به رسمیت شناخت که سران این گروه ها، به جز عبدالرسول سیاف، با مقامات پاکستانی، مخصوصاً "آی اس آی" یا دستگاه جاسوسی نظامی آن کشور، قبل از تجاوز شوروی به افغانستان، پیمان مودت و دوستی بسته بودند.

ریاض محمد خان می افزاید:

پاکستان مرجح می پنداشت تا با آن گروه هایی که قبل از تجاوز شوروی با آنها مغزله داشت به معامله خود ادامه دهد. ختم

بنابرآن پاکستان از چهل گروه، هفت گروه را تنظیم می کند و در رأس هر کدام به گفته ریاض محمد خان، یکی از گماشتگان پیشین خویش را می گمارد. گماشتگان گمنامی که به استثنای دو نفر آنان، دیگران را ملای مسجد و نانوی کوچه هم نمی شناختند، بر شانه های مجاهدین سوار می کند. و در حالیکه وحدت و همبستگی در افغانستان میان مجاهدین برای شکست متجاوزین مانند فولاد ناشکن شده بود، در پشاور رهبری هفت تنظیم سر تقسیم کمک های خارجی و فروش اسلحه سر و کله نرم می کردند.

به هر صورت، با تمام بی نظمی در تنظیمی ها، مجاهدین افغانستان قادر می شوند اردوی شوروی را وادارند تا سرزمین مقدس شان را ترک و راهی دیار خویش شوند و چندی بعد حکومت دلبسته به شوروی هم در افغانستان سقوط کند.

اما ای وای که پس از استرداد چنین استقلالی، که در تصور جهانیان خواب و خیالی بیش نبود، در افغانستان نه سری مانده بود و نه سروری تا سران کشورهای جهان، استقلال و حاکمیت ملی افغانستان را به افغانان تبریک و تهنیت می گفتند و جهاد مقدس آنان را تجلیل می کردند. بناءً پاکستان می ماند و سرنوشت آینده مردم بی سرنوشت ما.

چنانچه نواز شریف صدراعظم پاکستان با حضورداشت جمع بسیاری از سران پاکستان و رهبران تنظیم های هفت گانه در پشاور گردهم می آیند، و از قبای جناب حضرت صبغت الله مجددی و از دستار مولانای بزرگ استاد ربانی می گیرد و اولی را برای دو ماه و دومی را برای چهار ماه رئیس دولت افغانستان، افغانستانی که تازه یک ابر قدرت جهان را نه تنها شکست داده بود، بلکه از هم فروپاشانده بود، مقرر می کند. و در ضمن آهسته گک که گلبدین حکمتیار نشنود، به هر دوی شان گوشزد می نماید که در صورت شایستگی نوکری شان تمدید شده می تواند.

بناءً دو رهبر تنظیم، در حالیکه صدها روزنامه نگار و عکاس خبر می نوشتند و عکاسی می کردند، به امر نواز شریف، دشمن قسم خورده افغانستان، به تقرر دو ماهه و چهار ماهه تن در می دهند.

بدینسان جهاد مقدس مردم افغانستان را که برای آزادی و شکست ابرقدرت شوروی بیش از دو میلیون شهید داده بودند، نادیده می گیرند و آنرا ملعبه استخبارات پاکستان می کنند.

به عبارت دیگر در اولین روزهای استقلال مردم افغانستان، بر غرور و حاکمیت ملی شان خط بطلان می کشند، و فردای آن با کاروان بیش از دوصد عراده لاری، بس و تیزرفتار روانه کابل می شوند.

مردم فرزانه کابل که صحنه تقرر زمامداران شان را توسط نواز شریف در تلویزیون دیده بودند، با شک و تردید به تماشا، نه استقبال شان می روند.

به نظر می رسد که حکومت دو ماهه نتوانسته بود کاری که شایستگی تمدید قدرت را می داشت عرضه کند، زیرا قبل از آنکه میعاد زعامت شان به سر رسیده باشد، وی را به پاکستان احضار می کند و ایشان هم مامور را معذور گفته با غنیمت های نه چندان بسیار از اموال دولتی دو باره عازم پشاور می شوند.

استاد ربانی، قرار نوبت به فرموده نواز شریف، تکیه بر اریکه قدرت می زند، و در همان یکی دو روز اول، که هنوز فرصت شماریدن پایه های تختش را نیافته بود، با اتفاق نظر با وزیر دفاع بدون اینکه کسی دیروز و یا تا امروز پی برده باشد، با نادیده گرفتن سوابق تاریخی و افتخار آفرین اردوی افغانستان، امر انحلال و الغای اردو را صادر می کند. و سپس با رقیب دیرینش بالای تقسیم قدرت و غنیمت درگیر می شوند.

زیرا پاکستان رهبر جمعیت اسلامی را به حیث رئیس دولت و رهبر حزب اسلامی (گلبدین حکمتیار) را به حیث صدراعظم - دو نفری که به خون هم تشنه بودند - بدون اینکه تعیین صلاحیت و تقسیم قدرت کرده باشد، مقرر می کند.

به عبارت ساده، دو گرگ را به شکار یک گوسفند (مردم بیچاره) حواله می دهند و در نتیجه شهر کابل ویران و بیش از سی هزار از ساکنین بی گناه و بی دفاع آن کشته و هزاران نفر زخمی و معلول و معیوب می شوند. هنوز فرش ماتم از خانه های کابل برچیده نشده بود که جنگ های مذهبی را در کابل، جنگی که تا تاریخ اسلام در افغانستان به حافظه دارد، سابقه نداشت، به راه می اندازند، و بالطبع با موجودیت اردو می شد از چنان فاجعه های دردناک جلوگیری کرد. اردویی که دیگر وجود خارجی نداشت.

بناءً از نبود اردو این مردم افغانستان بودند که رنج می بردند، و زمامداران پاکستان بود که به چنین اقدامی کف می زدند. چنانچه نواز شریف صدراعظم پاکستان در پارلمان آن کشور اعلام کرد که ما موفق شدیم تا اردوی کشوری را که با ما دعوی ارضی داشت منحل کنیم. صدای مهمه پارلمان پاکستان و کف زدن های ممتد اعضای آن، آنهم برای الغای اردوی افغانستان، و تمدید حکومت ۴ ماهه به چند ساله.

آخر ای چرخ دون پرست سرنگون شوی

بار خدایا، چه مردمی جهاد کردند و چه کسانی مجاهد شدند.

در روزهایی که رهبران تنظیم ها در پشاور با استخبارات پاکستان میلیاردها دالر و هزاران هزار نوع اسلحه را در بین خود تقسیم می کردند، مجاهدین نامور، با ناموس و با ایمان افغانستان با کهنه ترین سلاح، حتی با شمشیر و تفنگ های دهن پر، با مجهزترین اردوی جهان برای آزادی می جنگیدند.

برای ادامه این پیکار مقدس، ده ها و صدها جوان جهت آموختن فن سلاح و استعمال آن به اردو می پیوستند. از اردو می آموختند و مسلح می شدند و برای پیوستن به صفوف مجاهدین با اسلحه از اردو فرار می کردند. دگر جنرال نظر محمد، عضو دفتر سیاسی ح.د.خ. و وزیر دفاع ملی و سپس رئیس جلب و احضار افراد به اردو (در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی) در احصائیه رسمی اردو می نوشت و به دوائر ذیبدخل می گفت: روزانه از اردو در نقاط مختلف کشور صد الی دو صد سرباز با اسلحه خفیف و بعضاً ثقیل فرار و با مخالفین مسلح دولت همدست می شوند. (ختم)

بناءً اگر اوسط فراریان را یکصد و پنجاه نفر در روز بپذیریم ماهانه چهار هزار و پنجصد نفر افراد مسلح بر ضد دولت می شوریدند.

بدین گونه در ده سال اشغال افغانستان بیش از نیم میلیون افراد مسلح برای جنگیدن با اردوی شوروی از اردو فرار و در جهاد مقدس اشتراک می کردند.

وای مصیبتا که همه باهم کشته گمنام، معلول و یا معیوب شدند.

جنرال گروموف قوماندان اردوی متجاوز شوروی در افغانستان، در باره فراریان اردوی افغانستان و پیوستن آنان به صفوف جنگجویان ضد شوروی، در صفحه ۱۳۰ کتاب خویش تحت عنوان اردوی سرخ می نویسد که:

یکی از چشمه های سرشار رسیدن اسلحه به شورشیان، پیوستن نظامیان افغان به مخالفین و گریز سربازان افغانی از قشله های عسکری بود که در نتیجه مجاهدین نه تنها اسلحه سبک، بلکه آتشبارها، خمپاره اندازها، توپ های سنگین و حتی دستگاه های زره دار به دست می آوردند. (ختم)

پس این فرزندان دلیر و ناترس اردوی افغانستان با برادران مجاهد شان بود که در گمنامی و کفن نا شده تا شکست شوروی جنگیدند، و جان دادند، نه دهشت افگنان تیزاب پاش که بایک پیراهن و تنبان از افغانستان به پاکستان فرار کردند و از معامله با جهاد و آبروی مردم افغانستان میلیونر و زمامدار شده بازگشتند.

با تصادف غیر منتظره، موقعی که اظهارات جنرال گروموف را می نوشتم ساعت ۴ عصر روز چهارشنبه ۱۵ مارچ ۲۰۱۵ (۱۳ حوت ۱۳۹۳ ش) بود که در خبرهای تلویزیون آریانا از کابل می گفتند:

امروز یکی از مقامات امریکایی اعلام کرد که تنها در سال ۲۰۱۴ در حدود پانزده هزار نفر از اردوی افغانستان فرار کرده اند. از اینکه مسلح بودند یا غیر مسلح، چیزی نگفتند. ولی در پخش خبرهای مخالفین مسلح دولت، گاه گاهی در تلویزیون های کابل دیده می شود که بعضی از مخالفین با اسلحه خفیف همگون با سلاح های عساکر خارجی مسلح اند.

از جانب دیگر، کشتار عساکر خارجی توسط سربازان اردو و پولیس در افغانستان دلالت به آن دارد که فرار انگیزه ملی و وطنی، همانند زمان تجاوز شوروی، در افغانستان دارد تا تحریک طالبان و عناصر ارتجاعی.

عجب تر از همه اینکه در گرما گرم فرار انفرادی و یا دسته جمعی افراد مسلح اردو و پیوستن آنان به صفوف مبارزین راه حق برای آزادی شان بود که آوازه ها به دروازه ها افتاد که یکی از سران تنظیم های مقیم پشاور در عین زمانی که با آی اس آی در اسلام آباد رابطه علنی دارد، مراوده پنهانی با شوروی ها را هم تا سرحد تجزیه افغانستان به شمال و جنوب (جهت مصالحه با حکومت داکتر نجیب الله) تجویز کرده به پیش می برند. تجویزی که عملاً ۹ ولایت شمال هندوکش را (به حیث حکومت موازی با کابل) از بیکر حکومت مرکزی جدا می کرد (تفسیر در صفحات ضمیمه).

بنابراین پیوندهای روی صحنه تنظیمی ها با پاکستان و رسوایی پشت پرده آنها با شوروی ها و بی بند و باری و تفرقه افکنی آنان در افغانستان باعث می شود تا دسته جات کوچکی از مجاهدین، به نام طالبان (پیروان مولوی خالص) که بعد از خروج عساکر شوروی، در پاکستان و کنج و کنار افغانستان از هم پراکنده شده بودند، به همکاری مردم افغانستان برای نجات کشور از مصیبت تنظیمی ها برضد دولت آنان به شور آیند. نه به تحریک کلبی و نه با جست و خیز مقصود.

از آنجایی که دولت تنظیمی پایگاه مردمی را از دست داده بود در ظرف چند ماه چنان گریختند که دم شان نه به خار بند شد و نه هم به خاشه. ولی دیری نگذشت که طالبان، چون پروگرام درستی برای حکومت داری نداشتند، مرتکب اعمال ناشایسته و نامأنوسی در مقابل مردم می شوند. اعمالی که واقعاً برای مردم مسلمان افغانستان بی سابقه و غیر قابل تحمل بود.

از جانب دیگر مخالفت طالبان با جامعه جهانی باعث گردید تا برای سقوط حکومت طالبان ۴۸ کشور جهان متحداً بر افغانستان حمله کنند.

با فراری شدن طالبان و شغالی شدن میدان، دو باره سر و کله تنظیمی ها نمودار می شود و به اجازه اشغالگران تکیه بر اریکه قدرت می زنند.

اگرچه نظامیان جامعه جهانی در افغانستان برای مشروعیت بخشیدن به دولت تنظیمی ها، زیر عنوان انتخابات، با صرف بیش از سیصد میلیون دالر، دولت اسلامی را تحت زعامت حامد کرزی به جمهوری اسلامی تغییر نام دادند، ولی باز هم همان آش بود و همان کاسه. تنها با این فرق که قبل از دولت وارد شده (از پاکستان) و حکومت انتخاباتی، مردم به حیث سربلندترین و پر آوازه ترین مجاهدین، مجاهدینی که ابرقدرت شوروی و کمونیزم جهانی را به زانو در آورده بود، شهرت یافته بود و در جهان مورد احترام و قدردانی جهانیان قرار داشتند.

اما دولت منتخب و یا به عبارت دیگر تنظیمی های (چپ و رو شده) چنان در غرقاب خودپرستی و استفاده جویی فرورفتند که حتی نیک نامی و غرور آفرینی مردم غرور آفرین افغانستان را تحت سوال بردند و تصویری را در مطبوعات جهان بوجود آوردند که گویا تا جهان بودست همین فساد اداری بودست و همین سرزمین مواد مخدر و مردم زن ستیز افغانستان.

دیگر شکست و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (در اثر فجایع تنظیمی ها) شهکار سیاست خارجی امریکا پنداشته می شد، نه مقاومت مردم افغانستان با دادن دو میلیون شهید، پنج میلیون مهاجر و یک میلیون معلول و معیوب برای آزادی کشور شان.

ولی باز هم مردم و باز هم مقاومت. مقاومتی که در تاریخ جنگ های بشر نه خوانده و نه دیده شده است که کشور فقیر، جنگ زده و کوچکی مورد تجاوز اردویی مرکب از چهل و هشت کشور قدرتمند و پیشرفته جهان (همراه با ملیشه های جمعیت) قرار گیرد و باز هم مقاومت کند. آنهم در حالیکه اردوی جامعه جهانی قلع و قمع تروریزم و یا به عبارت دیگر اشغال افغانستان را از دو تا شش ماه پیشبینی کرده بودن.

اما مقاومت معجزه آسای آزادی خواهان، آنان را برای ۱۴ سال در جنگ های افغانستان زمین گیر کرد و سپس طوری که در صفحه ۲۰۱ خوانده شد، قوماندان اعلاى قواى جامعه جهانی (ناتو) برگشت بی نتیجه و بی ثمر اردوی خویش را از افغانستان اعلام می کند.

مقاومت مردم افغانستان در ۱۴ سال جنگ با اردوی جهانی مورد همان سرزنش و اتهاماتی (جهت نفي کردن مردم از دفاع از سرزمین شان) قرار می گیرد که در زمان اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی قرار می گرفت و آن اینکه:

از روز اشغال افغانستان توسط اردوی سرخ تا زمان خروج، و یا واضح تر شکست اردوی مذکور، ادعا می شد که جنگ های اطراف افغانستان جنگ مردم افغانستان با شوروی نه بلکه گویا جنگی است که جنگجویان پاکستانی، اعراب، امریکا و چین آنرا تغذیه می کنند. به عبارت ساده تر به تعبیر شوروی ها همه آنانی که برضد شوروی ها در افغانستان می جنگیدند مردم بیگانه و خصوصاً پاکستانی ها بودند و باقی والسلام.

حتی زمانی که شوروی حاضر شد تا در ژنو روی میعاد خروج عساکر خویش از افغانستان بحث کند، برای اثبات ادعایش نماینده پاکستان را به حیث مخاصم درگیر جنگ، جهت مذاکره پذیرفت نه نماینده مقاومت مردم افغانستان را. با تأسف امروز هم در باره قیام مردم افغانستان درس های دیروز تکرار می شود، با این فرق که جوال های دالر مرچ و نمک موضوع را بیشتر و چشم اهل نظر را چنان کور کرده است که هر کسی که برای خروج عساکر خارجی از وطن شان قیام کنند به زعم آنان طالب است و پاکستانی و بالأخره واجب القتل.

حکومت افغانستان هم به جای اینکه علت جنگ و نارضایتی مردم خویش را با وطنداران خود در میان بگذارد، برای گم کردن پل پای آزادی خواهان، بدون تشریفات و درنظرداشت غرور مردم، به جستجوی صلح کوچک به کوچک به سراغ جنرالان پاکستانی راهی لاهور و کراچی می شوند. حال آنکه کسانی که الفبای تاریخ افغانستان را خوانده باشند، می دانند که مردم افغانستان با حضور عساکر بیگانه در کشور شان حساسیت دارند و آخرین نفر تا آخرین نفس برای اخراج آنها می جنگند.

بنابراین، به مصداق این شعار که "تا یک متجاوز در کشور بماند خواهیم جنگید"، باعث شده است تا مردم در سراسر کشور از جنگجویان حمایت کنند، نه به درخواست طالب و نه به اذن ملا و نه هم به شیطان های حکومت پاکستان. از آنرو با اطمینان کامل می شود گفت که مردم افغانستان از آنانی به رضا و رغبت خویش حمایت نخواهند کرد که بخواهند روش طالبانی را برای حکومت کردن بر افغانستان بازگردانند. زیرا با اینکه دین اسلام در افغانستان ریشه عمیق دارد، مردم افغانستان از نگاه مذهبی آزاد اندیش ترین مسلمان های کشورهای اسلامی در جهان بوده و هستند. و یقیناً به همین سبب بوده باشد که زمامداران افغانستان هم در طول تاریخ اسلامی کشور شان نه تنها روحانی و یا عالم دینی نبوده اند، بلکه بعضی از آنها سواد کافی هم نداشتند.

بنابراین، در ظرف ۱۴ سال حضور عساکر جامعه جهانی، برای آبادی افغانستان یا جنگ با مردم، یا اشغال افغانستان، و یا هر نام دیگری که بر آن می گذارند، از هیچ کس شنیده نشده است که بر روش حکومت داری طالبان و بازگشت دو باره آنها به قدرت حمایت و پشتیبانی کرده باشد، و هکذا هیچ فردی از افراد شریف و با ناموس افغانستان (به جز آنانی که زیر چتر جامعه جهانی معتاد به دالر شده اند) هم حضور عساکر خارجی را در افغانستان نه تأیید کرده و نه هم خواهد کرد.

بناءً اگر باز هم طبقه منور و دانشمند، بعد از خروج نیروهای ناتو از افغانستان مانند دیگر جنگ های افغانان برای آزادی شان، تحت تأثیر عوامل گوناگون (که بدبختانه درین شب و روزها از حد هم فزون شده اند) جهت تشکیل حکومت ملی با هم متحد نشوند، خواسته و یا ناخواسته در آینده باز هم مردم افغانستان اسیر کشورهای شونده که برای اخراج آنها قیام کرده بودند.

زیرا در صورتی که آزادی خواهان جنگجو و یا به نرخ امروز طالبان پاکستانی غالب شوند، که بی گمان با این بی نند و باری ها (یک مملکت و دو سلطان) غالب هم می شوند، آنگاه چه؟

یک حکومت تحت الحمایه و در نهایت تجزیه افغانستان و باز ما خواهیم ماند و نفرین بر همه چیز و همه کس، به غیر از خود.

حال آنکه پاکستانی هایی که ما را از آن می ترسانند، هزار بار بیشتر از ما شکننده تر و درمانده تر اند. زیرا پاکستان کمترین نفوذی در پایگاه های طالبان افغانی در وزیرستان آزاد، باجور و اکثر مناطق پشتون و بلوچ نشین ماورای خط دیورند ندارند.

چنانچه با وجودیکه درین چند سال اخیر بیشتر از صد هزار نفر از اهالی باجور و وزیرستان و بلوچ ها را حکومت پاکستان کشته است و بیش از سه میلیون ساکنین مناطق مذکور را فراری داده اند، باز هم جنگ و ناامنی در مناطق گفته شده (با حضورداشت دوصد هزار عسکر مسلح پاکستانی برای کنترل مناطق مذکور) بیش از پیش کسب وخامت می کند، و در واقع اگر حکومت نظامی از مناطق مذکور برداشته شود، حاکمیت پاکستان در آن مناطق؟؟

از آنرو پاکستانی ها از روزگاری که پا به عرصه وجود گذاشته اند تا به امروز از سیاست فتنه گری برای عقب نگه داشتن افغانستان از هر فرصتی که پیش آمده است از کذب و ریا استفاده کرده و باز هم استفاده خواهند کرد. زیرا رهبران پاکستان به این تصور بوده و هستند که مخالفت پشتون ها و بلوچ های ماورای خط دیورند با حکومت پاکستان از اثر تحریکات حکومت افغانستان است، نه خواست واقعی پشتون ها و بلوچ های ماورای خط دیورند برای آزادی. یگانه زمامداری که به گنه موضوع پی برده و معتقد شده بود که معضله پاکستان با پشتون ها و بلوچ ها بدون همکاری و روابط نیک با افغانستان حل ناشدنی است، ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان بود.

(ملاقات بوتو با محمد داود رئیس جمهور افغانستان صفحه ۸۶ همین نوشته)

متأسفانه روش ریا کارانه زمامداران موجود در پاکستان با افغانستان نمایانگر آن است که بر عکس مذاکرات و نظریات بوتو، برای آرامش و پیشرفت افغانستان صادقانه کار نمی کنند و نه هم از زمامداران پاکستانی می توان انتظار صداقت و دوستی داشت. مگر اینکه موضوع مخالفت پاکستان با خواست پشتون ها و بلوچ های ماورای خط دیورند به صورت معقولی حل شود.

ناگفته نماند که حمایت از حضور عساکر خارجی در افغانستان، به معنای دوام جنگ و تحریک مردم برای بقای جنگ خواهد بود. بناءً برای ختم جنگ باید اصل علت جنگ بر طرف شود، نه اویزان شدن به دم معلول آن. در ضمن باید به خاطر داشت که نبود عساکر خارجی در افغانستان سقوط بلادرنگ رهبران جمعیت اسلامی را در بر خواهد داشت و احتمالاً آنها به آسانی به خروج عساکر خارجی تن در نخواهند داد و ایجاد درد سر خواهند کرد. به امید آنکه مردم افغانستان روزی بتوانند به جای اینکه در کوه و دشت به سراغ طالبان پاکستانی سرگردان باشند، تنظیمی های شناخته شده و ثبت شده در دفتر "ای اس آی" پاکستان را که همین اکنون (همه باهم صد نفر) مردم افغانستان را به گروگان گرفته اند، سرنگون نمایند. و به جای تعویض نام های تاریخی مردم افغانستان کشور به نام این چپاولگران، مجسمه مجاهد گمنام را بر صخره یکی از بلندترین قله های هندوکش بترانند.

بر می گردیم به دنباله سقوط دولت جمهوری در صفحه ۲۰۳:

مصیبت هفت ثور: از روز تأسیس تا ختم دولت جمهوری، پنج بار برای سقوط دولت مذکور (طرفداران بازگشت سلطنت) کودتا و دو بار در نقاط مختلف افغانستان ایجاد اغتشاش کردند که از جانب جمهوری خواهان با همکاری مردم، کودتاچیان و شورشیان مذکور، قبل از اینکه شروع به اقدامات عملی کرده و داد و اوپلا به راه انداخته باشند، دستگیر و به محکمه نظامی سپرده شدند.

از آنجایی که مرتکبین کودتاهای گفته شده اکثراً افکار واپسگرایانه داشتند و سر کلاوه آنها به احزاب اسلامی و استخبارات پاکستان گره خورده بود، آنها را کودتا های "سیاه" می خواندند و استخبارات دولتی هم واپسگرایان "سیاه" را تعقیب می کردند تا دو باره برای کودتا کردن قد بلندک نکنند. بی خبر از اینکه با لباس سرخ هم می شود کار "سیاه" کرد.

بنابراین کودتای پنجم را با چنان مهارتی سرخ ساختند که از روز اول اقدام به آن تا آخرین روزهای حکومتداری خلق و پرچم از در و دیوارش خون می چکید. شهادت محمد داود اولین رئیس جمهور افغانستان ناشایسته ترین اقدامی بود که کودتای منحوس پنجم را با آن آغاز کردند.

اما به مرور زمان با اینکه لته های سرخ فرسوده شده و از هم فرو می پاشند، باز هم کودتای سرخ به جای اینکه لخت گردد، پوشیده در خاکستر سرخی ها سیاه می شود.

سیاه بودن این کودتاها مرا به یاد گفته های منوچهر تفضلی سفیر کبیر ایران در کابل می اندازد که دو هفته بعد از سقوط سلطنت و تأسیس جمهوریت در قصر صدارت برابم گفته بود:

"تأسیس جمهوریت و استقبال گرم مردم افغانستان را به مناسبت این رستاخیز ملی به شما تبریک می گویم." او گفت: "سرور و پایکوبی مردم شما به استقبال از جمهوریت مرا به یاد روزهایی می اندازد که در وطن ما دکتر محمد مصدق، شاه ایران را خلع و از ایران بیرونش کرد و با استقبال گرم و بی نظیر مردم ما، همانند کشور شما رو به رو گردید."

"اما دو سه ماه از خروج شاه از ایران نگذشته بود که به کمک "سی آی اِ" (CIA) در ایران کودتا شد. مصدق دستگیر و صدها و حتی می شود گفت هزاران نفر از طرفداران دکتر محمد مصدق را به جرم خیانت به شاه کشتند و دکتر مصدق در بدترین شرایط در حبس خانگی به سر می برد. بنام مردم ایران در فرار و بازهم بازگشت دو باره شاه بهای سنگینی پرداختند. آیا حامیان خارجی سلطنت به سرنگونی نظام شاهی توسط رفقای شما نظر نامساعد نخواهند داشت؟ اگر چنین باشد که واقعاً هم هست می ترسم افغانستان بهای بارها سنگین تر از ایران را برای بازگشت شاه بپردازد."

پیش گویی های تفضلی و یا آگاه بودنش از فعالیت های تخریبی ضد جمهوریت در افغانستان نشان داد که مردم افغانستان نسبت به ایرانی ها مصیبت بارترین حوادث روزگار را برای بازگشت شاه متحمل شدند. اما برعکس ایرانی ها، مردم افغانستان که از کارنامه های رهبران وارده از مسکو و اسلام آباد دلسرد شده بودند، از محمد ظاهرشاه هم که بر تخت روان ناتو جهت سلطنت کردن به افغانستان آورده شده بود استقبال نکردند. با آنهم لویه جرگه برای اینکه زحمات طرفداران شاه (کارمندان ناتو) به هدر نرفته باشد، بدون اینکه نظام جمهوری برهم خورده باشد، به وی لقب بابای ملت اعطا می کند و از اوشان مانند یک سلطان در حرمسرای سلطنتی مهمانداری می کردند.

از سلطان و سرگرمی هایش که بگذریم، ما می مانیم و قصه خود ما.

روزی در مجلس وزرا (در سال ۱۳۵۵ شمسی) پهلوی محمد داود رئیس دولت نشسته بودم که وزیر اطلاعات خبری را به مجلس قرائت کرد که:

"امروز در یک کودتای خونین در بنگله دیش، مجیب الرحمن رئیس جمهور آن کشور با اکثر اعضای خانواده اش شهید شدند."

به محمد داود گفتم: "سبحان الله! چه مصیبت عظیمی".

فرمود: "من از خداوند بزرگ شهادتی را می خواهم که برای حفظ حاکمیت ملی کشورم باشد."

قضا و قدر بود یا قبول التحاء. زیرا محمد داود در همان اطاقی که از پیشگاه خداوند بی نیاز مرگی را در دفاع از وطنش نیاز کرده بود با خانواده اش به شهادت رسیدند.

درود بر تو ای داود، ای فرزند راستین وطن، درود بر تو که شایسته و زبینه درودی و درود بر همه آنانیکه برای حفظ حاکمیت ملی و استقلال افغانستان جان داده اند و هنوز هم که هنوز است جان می دهند.

الی قسمت پانزدهم ادامه دارد...

د پانو شمیره: له ۱۱ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی